

هو العليم

**سرعت اجابت خداوند، و سستی بندگان در دعا**  
شرح رحمت واسعه الهی در سرعت اجابت و  
عطا، با وجود کندی و بخل بندگان

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - سال 1398 هـ ق،  
جلسه سوم

بیانات

علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی  
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

**سرعت اجابت خداوند، هنگام دعای بندگان**

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي، وَ إِن كُنْتُ بَطِيئاً  
حِينَ يَدْعُونِي؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي، وَ  
إِن كُنْتُ بَخِيلاً حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي.

«حمد اختصاص به خدا دارد، آن خدایی که  
من او را می‌خوانم و او جواب مرا می‌دهد، و  
اگرچه من کند و بطیء هستم در وقتی که او  
مرا می‌خواند! و حمد اختصاص به خدا دارد،  
آن خدایی که من از او سؤال می‌کنم و به من  
بخشش می‌کند، و اگرچه من در دادن بخیل  
هستم آن هنگامی که خدا از من طلب قرض  
می‌کند!»

**عدم اجابت، کاشف از عدم تحقق دعا**

ما خدا را می‌خوانیم و خدا جواب می‌دهد؛  
مسئلاً به دنبال خواندن ما، اجابت از طرف  
پروردگار هست! حال به هر میزانی که خواندن  
تحقق و واقعیت داشته باشد، در همان مرتبه و  
مرحله به دنبالش اجابت هست. و اصلاً بین دعا  
و اجابت، انفکاک نیست؛ و اگر یک جا دعائی  
بود و اجابتی نبود، انسان باید کشف کند که دعا  
نبوده است!

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ

**دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**؛<sup>۱</sup> «زمانی که بندگان من از من چیزی بخواهند و سؤال کنند، من به آنها خیلی نزدیکم و دعوتِ دعوت کننده را اجابت می‌کنم زمانی که مرا بخواند!»

## کندی و سستی انسان‌ها در اجابت دعوت الهی

پس هر وقتی که ما خدا را بخوانیم، مسلماً به دنبالش اجابت هست؛ اما وقتی خدا ما را بخواند، آیا فوراً به دنبالش اجابت هست یا نه، می‌گوییم: آخ، اوخ، داد، بیداد، نمی‌شود، چنین است، چنان است، مصلحت نیست، صلاح کار نیست؟!!

حضرت می‌فرماید: «حمد اختصاص به آن خدایی دارد که من می‌خوانم و اجابت پشت سرش است، و اگرچه من بطیء و کُند هستم در هنگامی که او مرا می‌خواند!» در حالتی که مطلب باید به عکس باشد! وقتی خداوند که سلطان السلاطین و مَلِک الملوک است و مرکز قدرت است و مرکز حیات است و امرش و دعا و خواندنش همه از روی مصلحت است، ما را می‌خواند، ما باید سراپا بدویم و اجابت کنیم و معطل نشویم که مبادا بین آن خواستن و اجابت ما طرفه العینی فاصله باشد!

ولی ما که خدا را می‌خوانیم، چه الزامی دارد که خدا اجابت کند؟! ما چه حکمی بر خدا داریم و چه قانونی وضع کردیم که آن قانون در عالم تکوین، خدا را اجبار بر اجابت و الزام بر اجابت کند؟! در حالتی که ما ممکن هستیم، و ضعیف هستیم، و فقیر هستیم، و میّت هستیم! خدا در

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

مقابل ما دارای صفات حُسنی و اسماء عُلیاست؛  
و لهُ الکبریاء و الآلاء!<sup>1</sup>

## شگفتی اجابت سریع خداوند در قبال سستی بندگان!

اما مطلب به عکس شده است. رحمت و لطف و مودّت و افاضه فیض و جود از ناحیه او تا سرحدّی است که وقتی ما او را بخوانیم، فوراً اجابت می‌کند؛ و کندی و سستی و اهمال ما در سرحدّی است که وقتی او ما را بخواند، امری کند، نهی‌ای کند، دعوتی کند، ما در اجابتش کندی می‌ورزیم! کأنه به خدا شک داریم و آن دعوتی که از ما می‌کند را صد در صد بر اساس محور یقین، استوار نمی‌دانیم؛ آن وقت آن دعا را با مصالح خود می‌سنجیم که: آیا مصلحت ما چنین هست، چنان نیست؟ آیا این دعوت خدا را اجابت بکنیم، نکنیم؟ حال اگر مؤمن و مسلمان باشیم و اجابت کنیم، تازه بطیء هستیم، یعنی سست و کُند در اجابت؛ ولی در عین حال، او دست از کار خودش بر نمی‌دارد! باز ما می‌خوانیم باز فوراً اجابت است! باز می‌خوانیم، فوراً اجابت است! و باز او ما را می‌خواند، کندی! باز می‌خواند، کندی!

## سرعت عطای خداوند، بعد از درخواست بندگان

و الحمدُ لله الَّذی أسألهُ فِیعطینِی، و إن کُنْتُ بِخِیلاً  
حینَ یستقرِضُنِی؛ «و حمد اختصاص به آن خدایی  
دارد که ما از او سؤال می‌کنیم و عطا پشت سرش

<sup>1</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۶۰: «یا الهی، یا رحمنُ یا الله، یا رحیمُ یا الله، یا الله یا الله! لک الأسماءُ الحسنی و الأمثالُ العلیا و الکبریاء و الآلاء.»  
(فرازی از دعای شب بیست و یکم ماه رمضان)

هست، و اگرچه من بخیل هستم در هنگامی که او  
از من استقراض می‌کند و چیزی می‌خواهد!»  
این فقره هم مثل فقره قبل است. هر سؤالی که  
انسان از خدا می‌کند: خدایا بده! عطا پشت سرش  
هست؛ چون کریم است، جواد است، و هر چیزی  
بدهد چیزی از خزانه جودش کم نمی‌شود؛  
کارهایش روی اساس منفعت شخصی و حبّ  
ذاتی که منفعتی به او برسد، نیست. و لذا انسان  
از خدا سؤال می‌کند، می‌دهد؛ باز سؤال می‌کند،  
می‌دهد؛ می‌دهد؛ می‌دهد؛ و همین‌طور... حدّ  
یقف ندارد!

اما اگر خدا از ما چیزی بخواهد، مگر کسی  
می‌دهد؟!!

-: زکات بده! مگر کسی می‌دهد?!!

-: خمس بده! مگر کسی می‌دهد?!!

-: فطره بده! مگر کسی می‌دهد?!!

-: صدقات مستحب بده! به فقیر احسان کن!

صله رحم کن! از جانت بده! از مالت بده! و

بده...! مگر کسی می‌دهد?! ابدأ ابدأ نمی‌دهد!!

خیلی عجیب است! نماز می‌خوانم اما مال

نمی‌دهم! متدین هستم اما خمس نمی‌دهم! محکم

بر این صراط ایستاده‌ام!

آن وقت به جایی رسیده است که خداوند

علیّ‌أعلیٰ آمده التماس می‌کند: ای بندگان من،

بیایید به من قرض بدهید! قرض! نه تومانی یک

شاهی، یا تومانی صنّار، یا تومانی یک عبّاسی!

من از شما قرض می‌گیرم تومانی دو تومان،

تومانی چهار تومان، تومانی هفتاد تومان، تومانی

هفتصد تومان! و اگر هم می‌خواهید بیشتر! بیایید

قرض بدهید! حال آیا ما راضی می‌شویم که با این حال، به خدا قرض بدهیم؟!!

## عَلَّتْ اسْتِكْفَانِ انْصَانِ دَرِ قَرْضِ الْحَسَنَةِ دَادِنِ

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضِعَّهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۱</sup> «کیست که بیاید به خدا قرض الحسنه بدهد تا اینکه خدا به او در دنیا و آخرت مضاعف برگرداند! علاوه بر مزد و ثواب کریم (یعنی خیلی عالی برای او بوده باشد).»

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضِعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۲</sup>

«مثال آن کسانی که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مثال آن کسی است که یک دانه حبّه در زمین می‌کارد (یک‌دانه گندم، یک‌دانه جو در زمین می‌کارد) و این سبز می‌شود و هفت سنبل می‌دهد و در هر سنبل صد دانه، که مجموعاً هفتصد دانه می‌شود! (باز خیال نکنید که مسئله به همین اندازه متوقف می‌شود) ﴿وَاللَّهُ يُضِعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ خدا به افرادی که بخواهد، از این هم زیاده‌تر می‌دهد (یعنی یک دانه‌ای کاشتن، هزارتا، دو هزارتا، ده هزارتا، صد هزارتا بهره می‌دهد)!»

## چند برابر شدن انفاق در نظام تکوین

بیایید قرض بدهید، قرض الحسنه! محض رضای خدا بیندازید در این صندوق قرض الحسنه خدا؛ مگر کسی گوش می‌کند؟! «وَ إِنْ كُنْتُمْ بِخِيَالًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي؛ وقتی خدا از من استقراض می‌کند و طلب قرض می‌کند، من در دادن بخیل هستم!» درحالتی که مطلب به عکس است و ما باید

1 سوره حدید (۵۷) آیه ۱۱.

2 سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱.

از خدا طلب کنیم!

ملکیت مطلقه خداوند متعال نسبت به بنده و

دارایی وی

خدا از ما طلب می‌کند و ما در دادن بخیل هستیم؛ مَلِك، مَلِكِ خداست نه ملک ما! او مالک و مَلِك است. هم مالک تمام اموال است: ﴿وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛<sup>۱</sup> هم مَلِك است: یعنی صاحب اختیار است. هم مال، مالِ او است و هم صاحب اختیار بر تصرفِ او است. و لذا در سوره مبارکه حمد که ما می‌خوانیم: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾،<sup>۲</sup> بسیاری از قُرَّاء قرائت کرده‌اند: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، یعنی: «پادشاه و صاحب اختیار روز جزا.» و اگر انسان در نمازش ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ بخواند اشکال ندارد؛ چون قرائت صحیح از پیغمبر اکرم بر این اساس روایت شده است.<sup>۳</sup>

حالا خداوند مالک است و مَلِك است، ما و تمام اموال ما مَلِكِ طَلِقِ خدا است، چون بنده‌ایم، «العَبْدُ و ما فی یَدِهِ کَانَ لِمَوْلَاهُ؛ بنده و آنچه در دست بنده است مالِ مَوْلَاست»، مولا در اموال ما هر قسمی که بخواهد می‌تواند تصرف کند؛ چون بنده‌ایم. اما تصرف نمی‌کند، به قهر نمی‌گیرد، صاعقه نمی‌آورد بسوزاند، اموال ما را به سیل و زلزله نمی‌برد؛ مدام مهلت می‌دهد، و مدام مهلت می‌دهد، و مدام تقاضا می‌کند که خودت بده!

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۹؛ سوره مائده (۵) آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۲۰؛ سوره نور (۲۴) آیه ۴۲؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۴۹؛ سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۷؛ سوره فتح (۴۸) آیه ۱۴.

<sup>۲</sup> سوره فاتحه (۱) آیه ۴.

<sup>۳</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون افضلیت قرائت ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۷۱؛ مهرتابان، ص ۴۰۵؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۵۹۹ رجوع شود.

و اینکه انسان به دست خودش بدهد، چقدر خوب است! اینکه انسان به دست خودش بدهد، جانِ آدم را زنده می‌کند و آن علاقه را از قلب می‌برد و آدم را پرواز می‌دهد! اما مگر کسی می‌تواند به دست خودش بدهد؟! به دست خود دادن، خیلی مشکل است!

## سختی انفاق بر دلبستگان به دنیا

می‌گویند: شخصی بود که عمر طولانی کرده بود و ثروت زیادی هم داشت، و ثروتش هم از مال حلال و تجارت بود؛ ولیکن حقوق خودش را نداده بود. در آخر عمر، بنا شد که وصیت کند و حقوق خودش را بدهد. و سابقاً پول‌ها در خانه‌ها و در قفسه‌ها چیده شده بود، و بانک و این حرف‌ها نبود که همیشه جیب مردم خالی باشد، و همیشه دست‌گدایی مردم دراز باشد و به همسایه و شریکشان برای پنج تومان و ده تومان التماس کنند که: آقا سفته‌مان باید پاس شود بیا بروی ما را بخر! مردم پولدار بودند و در قفسه‌ها همین‌طور کیسه‌های طلا و نقره چیده شده بود.

یک شب ملاّی محل را با جماعتی دعوت کرد و گفت: «آقا من وصیت کرده‌ام؛ و الآن شما تمام حقوقی که بر ذمه من است را هم حساب کنید و ببینید چقدر می‌شود! بعد، من را به ستون این اتاقی که نشسته‌ایم (بنده دیده بودم که بعضی حسینیّه‌های سابق، در خود منزل اتاق بزرگی بود و چهارتا ستون داشت که اسمش حسینیّه بود)، ببندید و وقتی من را بستید برخیزید و آن کلید را بردارید و قفسه را باز کنید و هرچه از حقوق می‌شود، بردارید!»

ملاّ گفت: «بسیار خب! حال، آقا جان چرا شما را ببندیم به ستون؟ خب بلند شو و دسته کلید را بردار و خودت در را باز کن و آن را

بده!» گفت: «من طاقتش را ندارم!» ملاً  
گفت: «خیلی خب، ما این کار را می‌کنیم!»  
ملای محل هم تمام دارایی‌اش و حقّ و  
حقوقش را در دقت گذاشت و حساب کرد، و  
بعد دستور داد جناب تاجر را با طناب به  
ستون بستند. وقتی که خوب به ستون بسته  
شد، دستور داد که دسته‌کلید را بردارند و  
قفسه را باز کنند و پول‌ها را بیاورند. همین‌که  
شخصی دسته کلید را برداشت و قفسه را  
داشت باز می‌کرد، داد و بیداد آن شخص بلند  
شد و گفت: «این ملاً را بیرون کنید، این  
سارق و دزد است! امشب اینجا چه خبر  
است؟!» داد، بیداد، نعره، فریاد؛ خودش را  
کشید این‌طرف، آن‌طرف! طناب را  
می‌خواست پاره کند!

مسئله این است آقا! با دست خود دادن خیلی

مشکل است!

## وصیت یکی از صحابه به انفاق اموالش پس از مرگ

یکی از اصحاب حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله و سلّم وصیت کرد که:

«وقتی که من مُردم، پیغمبر اکرم بیایند و در  
این انبار من که پر از خرماست را باز کنند  
و همه را در راه خدا انفاق کنند. (بعد از مردنم  
نه الآن)»

بعد از اینکه از دار دنیا رفت و تجهیز و  
تکفین و تشییع و تدفین او انجام گرفت، طبق  
وصیت، حضرت رسول با تمام اصحاب  
آمدند و در انبار را باز کردند که در آن  
همین‌طور گونی‌های خرما چیده شده بود! و  
خرماهای مدینه هم دیدنی است و خیلی  
خرماهای خوبی است و بعضی از اقسام  
خرماهایش خیلی مطلوب است!

فقرا هم اطلاع پیدا کردند و تمام فقرای مدینه

آمدند و همین‌طور خرماها را قسمت کردند، و تمام این انبار را خالی کردند. وقتی که می‌خواستند از انبار بیرون بیایند، یکی از خرماها زیر پای یکی از افراد له شده بود، حضرت آن را برداشتند و به اصحاب نشان دادند و فرمودند:

اگر این مرد، این یک دانه خرما را له شده را به دست خودش انفاق می‌کرد، بهتر بود در نزد خدا، تا اینکه بعد از مردنش وصیت کند: من همه این اموال را در راه خدا انفاق کنم!<sup>1</sup>

## عَلَّتْ رَجْحَانُ انْفَاقٍ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ بِرِجْلِ الْوَصِيَّةِ

### انفاق اموال

وصیت بعد از موت خیلی خوب است، ولی حکم روغن چراغ ریخته است که انسان نذر امامزاده می‌کند. شیشه می‌شکند و روغن چراغ در خیابان می‌ریزد، خب آدم می‌گوید حالا این را نذر امامزاده کنیم! زحمت کشیده و پول‌ها و ثروت‌ها را جمع کرده و...، حال که می‌بیند دارد می‌میرد و همه را هم باید بگذارد، آن وقت می‌آید وصیت می‌کند و با وصیت، یک مشت جمعیتی را به گرفتاری مبتلا می‌کند. همه زندگی‌اش به وبال و خسران، وصیتش هم به وبال و خسران؛

**﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾!**<sup>2</sup>

## نمونه‌ای از وصیت‌های بی‌فائده!

می‌گویند: یک زن و شوهری بودند که این مرد خیلی زن را اذیت می‌کرد؛ می‌زد، فحش می‌داد، نفقه‌اش را نمی‌داد، و خلاصه این زن در خانه این شوهر خیلی در رنج و اذیت بود! وقتی عمر این مرد سرآمد، به زن وصیتی کرد و گفت: «خیلی معذرت می‌خواهم! خیلی

<sup>1</sup> ینابیع الحکمة، ص ۴۱۵.

<sup>2</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

ببخشید! من در مدت عمر، تو را کتک می‌زدم، فحش می‌دادم، شب‌ها می‌رفتم و نمی‌آمدم، مسافرت می‌کردم، تو را بی‌نقده می‌گذاشتم؛ خیلی خیلی معذرت می‌خواهم! حالا عوض آن که قدری دلت خنک شود و تلافی کرده باشی، من وصیت می‌کنم بعد از اینکه از دار دنیا رفتم، این طنابی که اینجاست را به پای من ببندی، و جنازه من را هرچه دلت می‌خواهد توی این خانه و دور تا دور این حیاط بکشی و سر و دست من به این طرف و آن طرف بخورد تا دلت خنک شود و یک قدری راحت شوی. من همچنین وصیتی می‌کنم و اختیاری به تو می‌دهم!»

مرد از دار دنیا رفت و جنازه‌اش هم روی زمین ماند. این زن طبق وصیت شوهر، طناب را به پای این مرد بست و شروع کرد توی خانه کشیدن. مردم، برادر این مرد و عموی این مرد آمدند و گفتند: «ای وای! نگاه کن که این زن به این بیچاره از دنیا رفته متوقفاً چه می‌کند؟!» و شروع کردند این زن را زدن! هر کسی می‌آمد یک سیلی می‌زد، یک لگد می‌زد! این بیچاره هم بایستی که طبق وصیت رفتار کند دیگر! زن گفت: «خدا لعنت کند هم زندگیت را و هم مردنت را! نه زندگی داشتی، نه مردن!»

خلاصه، وصیت‌ها این‌طوری درمی‌آید

دیگر!

## **بقای مال انفاق شده نزد خداوند متعال**

نمی‌دانند آنچه را که انسان در راه خدا انفاق کند، موجود است و معدوم نیست! لذا خیال می‌کنند که اگر انفاق کنند، مالشان از بین می‌رود. نمی‌دانند آن مالی که انفاق می‌کنند، موجود است؛ و آنچه را که دارند، موجود نیست. این مال، فانی

است و از بین می‌رود و از دنیا می‌رود و فاتح‌هاش را هم می‌خوانند، ورثه هم سر همین مال نزاع می‌کنند و آن مودتشان به واسطه این مال، تبدیل به دشمنی می‌شود، و این مال را برمی‌دارند و هزار کار فحشاء و منکر بجا می‌آورند و روح خودشان و آن متوفّا را مکدر می‌کنند. این نتیجه مالی است که می‌ماند! اما آن مالی که انسان داده است، در جای معین داده و در صندوق مستحکم و فولادی ذخیره شده است که هیچ چیزی نمی‌تواند آن را از بین ببرد؛ نه دزد می‌برد، نه آتش می‌گیرد چون آن صندوق نسوز است، نه شیطان آن صندوق را می‌تواند بزند؛ خیلی محکم است! آن صندوق در دست پروردگار است و به عنوان قرض گرفته است تا برای انسان نگهداری کند؛ گفته است: به من قرض بده، من برایت نگهداری می‌کنم!

وقتی شما پولی دارید و می‌ترسید که این پول شما را دزد ببرد، به رفیقتان می‌گویید: آقا این را از من قرض می‌گیری؟ می‌گوید: بله، به من قرض بده! وقتی پول را به دست رفیقتان قرض دادید، مطلب تمام شد! این پول از ملک شما داخل ملک رفیقتان شد، و او عهده‌دار پول شما شده است؛ می‌روید سفر و برمی‌گردید و نگرانی و خوفتان از بین می‌رود، و پولتان هم حاضر است آن را می‌گیرید. این معنای قرض است!

### **انفاق رسول خدا**

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواستند تشریف ببرند برای یکی از جنگ‌ها و غزوات، به یکی از زنانشان گفتند: «این

گوسفندی که در خانه است را بکش، و همه را در راه خدا انفاق کن!»

بعد از یکی دو روز که برگشتند فرمودند: «کُشتی و انفاق کردی؟» گفت: «بلی یا رسولَ الله! ما بَقِيَ مِنْهَا إِلَّا الْكَيْفُ! من گوسفند را کُشتم و همه‌اش را در راه خدا انفاق کردم و دادم، فقط یک کتفش باقی مانده که ندادم.»

حضرت فرمودند: «كُلُّهَا بَقِيَتْ إِلَّا الْكَيْفُ! همه‌اش باقی مانده است مگر کتف! (آنچه داده‌ای باقی مانده است، این کتفی که نداده‌ای باقی نمانده است)»<sup>1</sup>

**فرمایش عجیب امیرالمؤمنین علیه السلام در**

**باب مهلت دادن به عاصیان**

خدا هم بیدار است و خیلی عجیب بیدار است! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمایشاتی دارند که خیلی عجیب است! در نهج البلاغه می‌خواندم یک جمله‌ای دارد که:

خداوند علیّاً علیّی به انسان مهلت می‌دهد، مهلت می‌دهد، مهلت می‌دهد، آنوقت در کمینگاه می‌نشیند و یکمرتبه انسان را با روی به زمین می‌آورد.

حُبّ چقدر مهلت دهد؟! غذای نرم و لطیف به انسان می‌دهد و انسان می‌خورد و عُمری عُمر می‌کند، و مدام به انسان می‌گوید: حقّ فقرا را بده!! انسان گوش نمی‌کند و می‌گوید: عجیب! این غذای به این لطیفی و مثل راحة الحلقوم را دارم می‌خورم، چه می‌گویند: به فقرا بده؟! یکمرتبه در بین اینکه راحة الحلقوم را دارد می‌خورد، یک استخوان در حلقش فرو می‌رود و راه بسته می‌شود!<sup>2</sup>

<sup>1</sup> سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۸، با قدری اختلاف.

<sup>2</sup> نهج البلاغه (عده)، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۶، با قدری اختلاف.

## عاقبت اجحاف در حق کارگر زحمتکش

یک روز در مجلسی بودیم، یکی از کسبه‌ای که جلوی مسجد شاه دگان دارند هم آنجا بود؛ قضایایی نقل می‌شد و آن هم یک قضیه نقل کرد و گفت:

یکی از رفقای ما که می‌شناختمش و سال‌های سال در مقابل مسجد شاه دگان داشت، آدمی بود که حق کارگر و حمّال و... را نمی‌داد؛ برایش سخت بود! مثلاً فلان بار را می‌آوردند و باید حق باربری را بدهد، می‌گفت: «از همان که آورده است، برو بگیر!» و این حمّال‌ها و بیچاره‌هایی که می‌آمدند و عرق می‌کردند، کسب می‌رفتند.

(می‌گفت:) یک روز در آخر دگانش نشسته بود و مشغول خوردن غذا بود، و غذا هم مرغی بود بریان. یک حمّال، بار سنگینی آورد و سر دگانش زمین انداخت و بعد گفت: «خُب، مزد من را بده!» گفت: «برو از همان کسی که آورده است، بگیر!» گفت: «آن که به من حق حمّالی نمی‌دهد! او اینجا آورده و گفته است که حق حمّالی‌اش به عهده تو است؛ ببر آنجا!»

گفت: «برو، برو، ما را از سر جایمان بلند نکن! برو از همان که آورده است، بگیر!» حمّال به او گفت: «این غذایی که تو می‌خوری بر تو گوارا خواهد بود که حق من را ندهی؟!» گفت: «آره والله! گوارای گوارا مثل راحة الحلقوم!» و جلوی حمّال، این ران مرغ را برداشت و در دهانش گذاشت.

(این شخصی که برای ما می‌گفت، قسم می‌خورد، و می‌گفت): همان جا همان استخوان مرغ در گلویش گیر کرد و تا به بیمارستان رسید، خفه شد!

این را می‌گویند: **إِنَّ اللَّهَ لِبَالِمِرْصَادٍ**؛<sup>۱</sup> خدا در کمینگاه نشسته است!

حالا آقا جان من، خدا به تو سرمایه داده است، مال داده است، مُکنت داده است، عزّت داده است، مرغ داده است تا در آخر دگانت بخوری؛ نوش جان! این بیچاره که از راه دوری یک عدل را برداشته و در هوای گرم آورده است و عرق می‌ریزد، و آن وقتی هم که پول می‌خواهد بگیرد قیمت زیادی که نیست، یک تومان، پانزده قران حمّالی می‌خواهد بگیرد؛ آخر چرا حقّ این را باید ضایع کنی؟! از این افراد هم پیدا می‌شوند!!

و در زمان پیغمبر آنچه را که کفّار و مشرکین به پیغمبر می‌گفتند که: «اگر خداوند می‌خواست خودش این فقرا را اطعام می‌کرد، پس چرا تو به ما دستور می‌دهی که انفاق کنید؟! پس، از اینکه خداوند این فقرا را به حال فقر درآورده است، معلوم می‌شود که خدا خواسته است!» نه! خدا مردم را به دو طبقه قسمت کرده است: فقیر و غنی؛ تا اینکه به واسطه همین از خودگذشتگی‌ها و مال دادن و ایثار و انفاق، مردم از سطح حیات مادّی و حیوانی ارتقاء پیدا کنند و به حیات انسانی برسند؛ این مکتب تربیت است!

## **مصدّاقی از کیفیت تربیت در مکتب تربیتی اسلام**

آن وقت خداوند **عَلَىٰ أَعْلَىٰ** که مالک است و این مال را به دست انسان داده است و همه قسم تصرّف هم در آن ایجاد می‌کند، از نقطه نظر

<sup>۱</sup> اقتباس از سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴: **(إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمِرْصَادٍ)**.

لطف و رحمت به اینجا رسیده است که در مقابل بندگان خود، خودش را به عنوان قرض‌گیرنده معرفی می‌کند که: «بیایید این مالتان را به من قرض بدهید!» «مالتان» چیست؟! مال، مال کیست؟! «به من قرض بدهید» یعنی چه؟! مال را به چه کسی قرض بدهیم؟! این مال، اول مال توست بالحقیقه، ثانیاً مال ماست بالمجاز؛ نه اینکه ثانیاً مال ماست بالحقیقه، بلکه بالمجاز! ملکیت ما نسبت به این مال، اعتباری است؛ ملکیت تو حقیقی است! اما این قدر لطف و رحمت دارد و نمی‌خواهد بندگان را گرفتار آتش کند و می‌خواهد مدام آنها را دعوت کند به خیر، به صلاح، به رأفت، به مودت و به لطف، تا اینکه آنها را تربیت کند؛ آن وقت خودش را قرض‌گیرنده تلقی کرده است! نظیر آن حدیث قدسی است که خدا می‌فرماید:

أنا جَلِيسُ مَنْ ذَاكَرَنِي، و أنا مُطِيعُ مَنْ أَطَاعَنِي؛<sup>1</sup>  
**«من هم‌نشین و جلیس هستم با کسی که من را یاد**

<sup>1</sup> مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۸۶:

«و رُوِيَ: "أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي وَ مُجِيبُ مَنْ أَحَبَّنِي وَ مُطِيعُ مَنْ أَطَاعَنِي وَ مُجِيبُ مَنْ دَعَانِي وَ غَافِرُ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي."» ترجمه:

«خداوند متعال می‌فرماید: "من هم‌نشین هستم

با کسی که مرا یاد کند، و محب و دوستدار کسی

هستم که مرا دوست داشته باشد، و مطیع کسی

هستم که مرا اطاعت کند، و اجابت‌کننده کسی

هستم که مرا بخواند، و غافر و بخشنده کسی

هستم که از من طلب مغفرت بنماید.»»

إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۲۸:

«يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا جَلِيسُ مَنْ جَالَسَنِي وَ

مُطِيعُ مَنْ أَطَاعَنِي وَ غَافِرُ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي.»»

کند، و من مطیع هستم از آن کسی که من را اطاعت کند.»

خدا می‌گوید: «من مطیعم!» آخر دیگر چه قسم می‌شود تعبیر کرد که خدا می‌گوید: «ای بنده، من مطیع تو هستم!» یکوقت نوکری به مولای خودش می‌گوید من مطیعت هستم، یکوقت مولا از شدت رافت و رحمت دارد به بنده می‌گوید! آن هم نه این مولا و این بنده که در ردیف هم و هر دو انسان هستند؛ آن مولایی که تمام قدرت‌های عالم به دست اوست: ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾<sup>۱</sup> و این بنده‌ای که از خاک است و معلول!

### در دسترس بودن بی‌واسطه حضرت حق

(پس) حمد اختصاص به آن خدایی دارد که من از او سؤال می‌کنم و به من عطا می‌کند، و اگرچه من بخیل هستم در هنگامی که از من استقراض می‌کند و قرض می‌خواهد!<sup>۲</sup>

و الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَادِيهِ كُلَّمَا سَأَلْتُ لِحَاجَتِي، وَ أَخْلُو بِهِ حَيْثُ سَأَلْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي.

«حمد اختصاص به خدایی دارد که من او را ندا می‌کنم هر وقتی که بخواهم، برای حاجتی که به او دارم؛ و با او خلوت می‌کنم، در مجلس واحد خلوت می‌کنم هر وقتی که بخواهم، برای سرّی که در دل دارم؛ بدون اینکه کسی واسطه باشد و بیاید بین من و او

<sup>۱</sup> سوره زمر (۳۹) آیه ۶۷.

<sup>۲</sup> مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۲، فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي، وَ إِن كُنْتُ بِخِيَلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي.»

را ربط دهد!»

حمد اختصاص به آن خدایی دارد که من با او صحبت می‌کنم هر وقتی که بخواهم! مولایی داریم و آقای داریم که خانه‌اش در ندارد، پیکر ندارد، پاسبان و حاجب هم ندارد، و انسان وقت و بی‌وقت و تلفن و... نمی‌خواهد بگیرد و وقت خاصی معین کند تا به خدمت این مولا برسد؛ هر وقتی که بخواهم من با او مناجات می‌کنم و با او درد و دل می‌کنم؛ و هر وقتی که بخواهم او به من راه داده است. و هر جا که بخواهم؛ در خانه، در لانه، در بیابان، در دریا، در مسجد، موقع خوابیدن، موقع تطهیر کردن و در بیت‌الخلاء رفتن که مستحب است انسان وقتی که وارد می‌شود بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ!»<sup>۱</sup> پناه به خدا می‌برد دیگر، و با خدا صحبت می‌کند. آن وقت آنجا که نشسته است، مدام دارد با خدا صحبت می‌کند دیگر! آنجا مستحب است که انسان دعا‌های خاصّ واردی را بخواند،<sup>۲</sup> آنجا به انسان اجازه داده است که: با من صحبت کن! در هر زمانی با من صحبت کن؛ شب، روز، بین‌الطلوعین، نزدیک غروب،<sup>۳</sup> نیمه شب که از

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۰۴؛ الْمُقْنَعَةُ، ص ۳۹.

<sup>۲</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳ - ۲۵.

<sup>۳</sup> الکافی، ج ۲، ص ۵۳۲.

«عن أبي خديجة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "إنَّ الدُّعَاءَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ الْمَغْرِبِ؛ تَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ

خواب برخاستی و کمرت درد گرفت و خواستی در رخت خواب این پهلوان پهلوشوی، بگو: یا الله! آنجا از یا الله گفتن ممنوع نیست، بگو: یا الله!<sup>۱</sup> در هر حالی، در هر زمانی و در هر مکانی انسان می‌تواند خدا را ندا کند.<sup>۲</sup>

اگر به خدا نزدیک نیست که خدا را ندا

الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ! عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ وَ تَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ! عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ. فَإِنْ نَسِيتَ قَضَيْتَ كَمَا تَقْضِي الصَّلَاةَ إِذَا نَسَيْتَهَا.»

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از دعاهاى هنگام خوابیدن و انتباه در میان خواب، رجوع شود به الخصال، ج ۲، ص ۶۲۵؛ المقنع (للسدوق)، ص ۵۴۵؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۱۲۷؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۳۸.  
<sup>۲</sup> تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۷:

«عن زرارة و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قلت: الحائض و الجنب يقرءان شيئاً؟ قال: نعم، ما شاءا إلا السجدة، و يذكران الله تعالى على كل حال.»» ترجمه:

«زراره و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند؛ زراره می‌گوید: عرض کردم آیا حائض و جنب می‌توانند قرآن بخوانند؟ حضرت فرمود: «بله، غیر از آیه سجده، هر مقدار از قرآن را که بخوانند می‌توانند بخوانند؛ و در هر حالی می‌توانند خداوند را یاد کنند.»»

عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن موسى عليه السلام قال: يا ربِّ، تمرُّ بي حالاتٌ أستحيى أن أذكركَ فيها! فقال: يا موسى! ذكركَ على كلِّ حالٍ حسنٌ.»» ترجمه:  
«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد: پروردگارا! حالاتی برایم پیش می‌آید که حیا می‌کنم تو را در آن حالات یاد کنم! خداوند فرمود: ای موسی! ذکر و یاد من در هر حالی نیکو است.»»

می‌کند؛ اگر نزدیک است و هر وقت بخواهد خلوت کند و مناجات کند، باز هم خدا خم می‌شود گوشش را می‌گذارد دم دهان انسان! نه اینکه ما بلند شویم برویم پیش خدا و مناجات کنیم! بلکه او می‌آید نزدیک، نزدیک، نزدیک تا گوشش را دم دهان ما بگذارد؛ از این خدا نزدیک‌تر در ندا و در مناجات؟!!

## مناجات یعنی نجوا کردن و آرام صحبت کردن

مناجات: یعنی نجوا کردن و آرام صحبت کردن؛ ندا: یعنی از دور، کسی را طلب کردن. حمد اختصاص به خدایی دارد که من او را ندا می‌کنم هر وقتی که بخواهم، برای حاجتی که به او دارم؛ و با او خلوت می‌کنم، در مجلس واحد خلوت می‌کنم هر وقتی که بخواهم، برای سرّی که در دل دارم؛ بدون اینکه کسی واسطه باشد و بیاید بین من و او را ربط دهد! «بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي»؛ محتاج به شفیع نیست که او واسطه باشد و بیاید تا حاجت را بگیرد، و به دست او حاجت صورت بگیرد؛ نه! بدون واسطه با خدا!

در فقره «بِكَ عَرَفْتُكَ»<sup>1</sup> معلوم شد که تمام شفعاّی که پروردگار علیّاً علیّ معین کرده است، به اراده خداست نه در مقابل خدا؛ جز پروردگار در عالم وجود کسی مؤثر نیست، و قدرتی نیست! پس هر شفיעی به اراده او و به دست اوست، و هیچ شفיעی در مقابل او بالاستقلال نمی‌تواند وساطتی کند و حاجتی را از انسان برآورده کند.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> رجوع شود به ابتدای مجلس دوم از همین کتاب.  
<sup>2</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به معادشناسی،

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ، وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ  
لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي!

«حمد اختصاص به آن خدایی دارد که من  
غیر او را نمی‌خوانم، عبادت نمی‌کنم، فریاد  
نمی‌کنم، صیحه نمی‌زنم، ندا نمی‌کنم! (همیشه  
من او را صدا می‌کنم! این قدر شنوا و بیناست  
و بر تمام امور مطلع که در هیچ امری من  
خودم را از اینکه او را صدا کنم، بی‌نیاز  
ندیده‌ام؛ در هر امری دیده‌ام که من باید او را  
صدا کنم و غیر او را نباید صدا کنم!) و اگر  
غیر او را بخوانم، دعای مرا مستجاب نمی‌کند  
و به دعوت من گوش نمی‌کند!»

این خیلی عجیب است دیگر! این خدایی که  
همه‌کار از دست او برمی‌آید! از فلان رفیق، فلان  
دوست و فلان حبیب انسان یک کار برمی‌آید نه  
همه کارها؛ از دست هر کسی یک کاری برمی‌آید  
دیگر! اما نمی‌توانیم بگوییم که این خدا کیست که  
همه کارها از دست او برمی‌آید، و انسان هر چیزی  
می‌خواهد از دست او برمی‌آید؛ کوچک، بزرگ،  
دنیوی، اُخروی و هرچه می‌خواهید فرض کنید!  
حمد اختصاص به این خدا دارد! انسان باید بگوید:  
به‌به عجب خدای خوبی است! این خدا خوب  
است!! و من همیشه دنبال این خدا می‌روم و از او  
تقاضا می‌کنم و اگر دنبال غیر او بروم، رجاء من  
از بین می‌رود، امید من از بین می‌رود، دست من  
خالی می‌ماند! در تمام امور سراغ این خدا می‌آیم  
و در یک امر نشده است که دست من خالی بماند؛  
هر وقتی سراغ خدا آمدم دست من پُر بوده است، و  
اگر یک مرتبه سراغ غیر این خدا بروم همان یک  
مرتبه دست من خالی می‌ماند! «و لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ  
لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي؛ و اگر غیر او را بخوانم،  
دعای مرا مستجاب نمی‌کند و به دعوت من گوش

نمی‌کند!»

**خالی بودن دست در صورت امید بستن به  
غیر خداوند**

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ، وَ لَوْ رَجَوْتُ  
غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي!

حمد اختصاص به این خدا دارد. به قول عرب‌ها  
انسان باید به این خدا بگوید: **عاشت إيدك**؛ یعنی  
همیشه زنده باشی! به قول ما می‌گوییم: **مرحبا!**  
زنده باشی! دست مریزاد! بارک‌الله! عجب پهلوانی  
هستی که مانند تو کسی نیست!

**عجیب خدای خوبی است که همه اقسام حمد  
و ستایش، اختصاص به او دارد؛ چون همه  
کمالات در او جمع است! و شما از حالا تا روز  
قیامت بنشین و این خدا را تماشا کن و تعریف  
کن، روز قیامت می‌رسد و تعریف شما به پایان  
نمی‌رسد! چون من در تمام مدت عمرم غیر او  
را مورد رجاء و امید خود قرار ندادم؛ همیشه  
امید خود را در این آستان فرود آوردم، و اگر  
امید خود را به غیر او می‌بستم، در رجاء و امید  
من خُلف حاصل می‌شد و امید مرا انجام نمی‌داد.  
در تمام موارد به این خدا امید بستم و امیدم  
بر اساس حقیقت بسته شد و گره خورد؛ و اصلاً  
اگر به غیر خدا امید می‌بستم، دستم خالی می‌ماند.**

**واگذار نکردن پروردگار بندگان را به مردم**

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي، وَ لَمْ  
يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهِنُونِي!

«حمد اختصاص به این خدا دارد که مرا به  
سمت خودش کشید (مرا به سمت خودش سپرد،  
مرا به سمت خودش دعوت کرد، امر مرا به دست  
خودش گرفت، زمام مرا خودش گرفت)، و حال که

زمام ما را به دست خودش گرفت، اکرام کرد (مرحبا گفت، آفرین گفت، خوش آمدی گفت، منزل را برای ما مهیا کرد، تمام میوه‌ها و انواع غذاها را در این مائدهٔ آسمانی برای ما گسترد، به‌طوری‌که انسان که در این منزل وارد شد در نهایت کرامت و بزرگواری از انسان پذیرایی می‌کند)؛ و عنان ما را به دست مردم نسپرد تا اینکه ما را پست کنند و اهانت کنند.»

به ما گفت: بیاید سراغ من و سراغ غیر من نروید! سراغ مردم نروید، از آنها حاجت نخواهید! امید خود را از هرچه غیر خداست ببرید، هر که می‌خواهد باشد؛ زیرا که آنجا حلوا خیر نمی‌کنند، آنجا حلوا نیست، آنجا سوزندگی است و زنده‌گی است و آفتاب گرم و تشنگی است، آنجا خبری نیست! اگر بنا بود خدا ما را به سمت خود دعوت نمی‌کرد و ریسمان قلب را به خود متصل نمی‌کرد و زمام امر را در دست نمی‌گرفت و در نتیجه انسان در تحتِ مکرمتِ پروردگار واقع نمی‌شد و امر انسان را به دست مردم می‌سپارد که: برو سراغ مردم حاجتت را بگیر! آن وقت چه ذلتی بود؟! چه بدبختی‌ای بود؟! چه نکبتی بود؟! کدام مردم؟! کدام مردم!؟

اما خدایی داریم که می‌گوید: اگر تمام افراد بشر با تو دشمن باشند، من یکی برای تو هستم کافی است!

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در آن دعا می‌فرماید:

خدایا کسی که تو را پیدا کرد، چه چیزی را گم کرده است؟! و کسی که تو را گم کرد، چه

چیزی را پیدا کرده است؟!<sup>۱</sup>

آن کسی که تو را پیدا کرد، همه چیز دارد؛ و آن کسی که تو را گم کرد، هیچ ندارد! نه اینکه غیر تو را دارد؛ هیچ ندارد! ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ دنیا و آخرت، هر دو خسران است؛ ﴿ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾!<sup>۲</sup>

**برقرار کردن راه محبت و دوستی با بندگان**

**در عین غنی و بی‌نیازی پروردگار از ایشان**

**وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي؛**

«حمد اختصاص به آن خدایی دارد که آمده با

من راه دوستی باز کرده است، درحالتی که از

من غنی است و بی‌نیاز است!»

چه قسم تعبیر کند؟ و چه قسم ما معنا بکنیم؟! «راه دوستی باز کرده» می‌دانید یعنی چه؟ فرض

کنید شخصی با شما هیچ آشنایی ندارد، و این شخص می‌خواهد با شما راه دوستی باز کند؛

چه قسم مقدماتی فراهم می‌کند، تعظیم می‌کند، تواضع می‌کند، هدیه می‌آورد، سلام می‌کند، گرد

را از لباس شما می‌گیرد، کفش شما را جفت می‌کند، با شما مسافرت می‌رود، خدمت می‌کند

به هزار مقدمه، تا اینکه شما او را دوست داشته باشید.

حضرت سجّاد علیه السّلام در این عبارت

می‌فرماید:

حمد اختصاص به آن خدایی دارد که «تَحَبَّبَ

إِلَيَّ»: یعنی با مقدماتِ عجیب و غریبی، کاری

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹: «[إِلَهِي] مَا

ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ....»

<sup>۲</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

کرده است که محبت خودش را در دل من بیاورد!  
«و هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي»: در حالتی که از من غنی است،  
بی‌نیاز است (من چه کسی هستم که خدا محبتش  
را در دل من بیاورد)!

اگر تمام افراد بشر از زمان آدم تا روز قیامت  
کافر بشوند و از خدا اعراض کنند، بر دامن  
کبریاش ننشینند! این‌طور غنی است! اما با  
وجود این غنا، این‌قدر لطیف است! حضرت  
سجّاد علیه السّلام در مناجات مریدین می‌فرماید:  
يَا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ، وَ بِالْعَظْفِ  
عَلَيْهِمْ عَائِدٌ مُفْضِلٌ، وَ بِالْغَافِلِينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيمٌ  
رَعُوفٌ، وَ بِجَذْبِهِمْ إِلَىٰ بَابِهِ وَدُودٌ عَطُوفٌ.<sup>1</sup>

«ای کسی که آن افرادی که به تو اقبال می‌کنند  
و روی می‌آورند، تو هم به آنها روی  
می‌آوری! به اینکه نظر عطوفت و مهربانی  
و مکرمت را بر آنها بیندازی! با کمال افضال  
و با کمال نعمت از آنها پذیرایی می‌کنی و آنها  
را می‌گیری در آغوش خودت و در رحمت  
غرق می‌کنی! و به آن کسانی که از ذکر تو  
غافل‌اند و از تو اعراض می‌کنند، باز تو از  
آنها اعراض نمی‌کنی و نسبت به آنها غفلت  
نمی‌کنی؛ باز مدام می‌خواهی آنها را به  
خانه‌ات جذب کنی!»

مدام در خانه‌ات را نشان می‌دهی، مدام ندا  
می‌کنی: کجا می‌روی؟ برگرد! بیا اینجا! آن راه  
نیست، آن بیراهه است، آن تشنگی است، آن  
سراب است، دنیا این‌طور است، دنیا زینت است،  
دنیا وبال است، دنیا مسکنت است، دنیا شهوت  
است، شیطان فایده ندارد! بیا این طرف، رحمت

<sup>1</sup> بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۷، فقراتی از مناجات مریدین.

است، بهشت است، آب است؛ آنجا سراب است؛  
اینجا سایه است؛ آنجا آفتاب است؛ اینجا علم  
است؛ آنجا جهل است! با هزار عبارت و با هزار  
جلوه می‌آیی تا خودت را به ما نشان دهی!

با یک هزار جلوه برون آمدی که من \*\*\* با

یک هزار دیده تماشا کنم تو را<sup>1</sup>

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ!» ما باید کاری کنیم

که خدا به ما محبت پیدا کند! بندگانِ غافلِ معرضِ  
سنگینِ جاهلی که باید دو تا کامیون بیاید تا اینکه  
انسان را از جایش حرکت بدهد و بعد از افطار  
بلند شود بیاید مسجد! مگر کسی حرکت می‌کند؟!  
اما عوض اینکه بیاییم و معذرت بخواهیم و تحبب  
در دل پروردگار پیدا کنیم و...، او به عکس  
می‌آید و مدام به وسیله ملائکه مِنَ الْجَنَّةِ و النَّاسِ  
می‌آید دعوت می‌کند که: بیا! درحالتی که غنی  
است؛ هیچ احتیاجی به ما ندارد!

**حلم و عفو پروردگار در مقابل جرم و گناه ما**

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَلَيَّ حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ

لِي، فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي.

«حمد اختصاص دارد به این خدایی که حلم

می‌ورزد و صبر می‌کند! در مقابل گناهان من

---

<sup>1</sup> دیوان فروغی بسطامی، غزل شماره ۹:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را \*\*\* که

بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور \*\*\*

پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من \*\*\* با

صد هزار دیده تماشا کنم تو را

به اندازه‌ای صبر می‌کند تا به سرحدی که  
مثل اینکه اصلاً من گناهی نکردم! پس این  
پروردگار من خیلی در نزد من عزیز است!  
و می‌بینم که از هر موجودی او بیشتر سزاوار  
حمد است!»

گناهی می‌کنم، باید گوش مالی بدهد، نمی‌دهد؛  
گناه دُئِم، سیِّم، عقوبت نمی‌کند؛ نمی‌کند؛ نمی‌کند؛  
تا به جایی رسیده است که مثل اینکه اصلاً ما  
گناهی نکردیم، اصلاً بنده مطیع هستیم! این قسم  
با ما دارد رفتار می‌کند؛ آخر این قدر صبر!  
این قدر اُنات! اُنات به معنای حلم است! «الْحَمْدُ  
لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَلَيَّ حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي»؛ مثل اینکه  
اصلاً گناه نکردم! و بعد هم به آدم می‌گوید: توبه  
کن! انسان یک توبه هم می‌کند؛ بعد با همدیگر  
روبه‌رو می‌شوند:

-: خدایا من گناه کرده‌ام!

می‌گوید: اصلاً گناهی نکردی!

-: خدایا من گناه کردم، قسم به خدا، قسم به

حضرت عباس من گناه کردم!

می‌گوید: اصلاً نامه عملت پاک است، دیگر

اسم گناه هم نیاور!

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛<sup>1</sup> «کسی که از

گناه توبه کند مثل اینکه گناه

نکرده است (تو گناه نکردی)!»

و به جایی می‌رسد که انسان باید از خدا

<sup>1</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵:

«عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «التَّائِبُ مِنَ  
الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُؤْمِنُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ  
كَالْمُسْتَهْزِئِ.»» ترجمه:

«جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «کسی که  
از گناه توبه کند، مثل فردی است که اصلاً گناهی ندارد. و آن که برگناه  
اصرار داشته باشد و با این وجود از آن استغفار نماید، مانند مستهزئ  
و مسخره‌کننده است.»»

خجالت بکشد، اما خدا خجالت می‌کشد! می‌گوید:  
 اصلاً اسم گناه را دیگر پیش من نبر! اینجا دیگر  
 جای گناه نیست! این قدر خدا حلیم باشد!!  
 پس بنابراین، این پروردگار من است،  
 پروردگار من این شکلی است، شکل و شمائل و  
 قد و قواره و خصوصیات او این طوری است!  
 امیدم به اوست، به غیر او نیست! تمام کارهای  
 من به دست اوست و به بهترین وجه انجام  
 می‌دهد: «فَأَكْرَمَنِي!» و هیچ وقت من را لنگ  
 نگذاشته است! و در تمام شدائد و مشکلات، مرا  
 اداره کرده و به غیر خود نسپرده است! گناه  
 کردم، او حلم کرده است به سرحدی که اصلاً  
 کأنه من گناهی نکرده‌ام!

«فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي؛ پس  
 این پروردگار من خیلی در نزد من عزیز است!  
 می‌بینم که او از هر موجودی بیشتر سزاوار حمد  
 است.» به اینکه من او را حمد کنم، أحقّ است!  
 موجودات دیگر حقی ندارند که من آنها را حمد  
 کنم، وجودی ندارند، کاری از دستشان بر نمی‌آید،  
 خدمتی نمی‌کنند! اگر یک خدمت کنند، هزار منت  
 می‌گذارند؛ یک خدمت و هزار منت! و تمام آن  
 منت‌ها، خدمت‌ها را باطل می‌کند.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ  
 وَالْأَذَى)؛<sup>۱</sup> «ای کسانی که ایمان آوردید،

صدقات خودتان را به منت باطل نکنید!»  
 اگر صدقه‌ای می‌دهید، کمی می‌کنید،  
 احسانی می‌کنید - صدقه هم که خیلی دایره‌اش  
 وسیع است؛ مثلاً کسی که از راه مسلمان‌ها آشغال

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۲۶۴.

و کثافت را بردارد، این حکم صدقه دارد، این کارت‌ان را به منت و اذیت باطل نکنید، اگر دنبال صدقه‌ای که می‌دهید منت بیاورید، از بین می‌برد! یا اذیتش کنید و یا زخم زبان بزنید، از بین می‌برد! اما این پروردگار من این‌طوری نیست!

و هرچه او را تماشا می‌کنم، ربّ من است؛ یعنی مرا دارد تربیت می‌کند، وجود مرا دارد تربیت می‌کند به انحاء و اقسام تربیت، برای سیر مدارج و معارج کمال!

پس این پروردگار، خیلی سزاوار است که من او را حمد کنم؛ نه غیر او را! وقتی چنین خدایی دارم: بیدار، **عالم‌السِّرِّ و الخَفِیَّات**، **مَلِک‌الملوک**، **سلطان‌السّلاطین**، شب و روز مراقب من است، ریسمان من در دست اوست، من در مرأی و منظر او هستم، همه جهات مرا متکفل است؛ من چرا او را حمد نکنم و بروم غیر او را حمد کنم! و نسبت به دیگری تعظیم و کرنش کنم! چرا از دیگری تعریف و توصیف کنم درحالتی که او هم بنده‌ای ضعیف مثل خود من است!

**بِمَحْمَدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِينَ و صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِهِ**  
**أَجْمَعِينَ**